

نگاهی به تاثیرگذارترین آثار سیاسی

آثار کلاسیک - بخش دوم

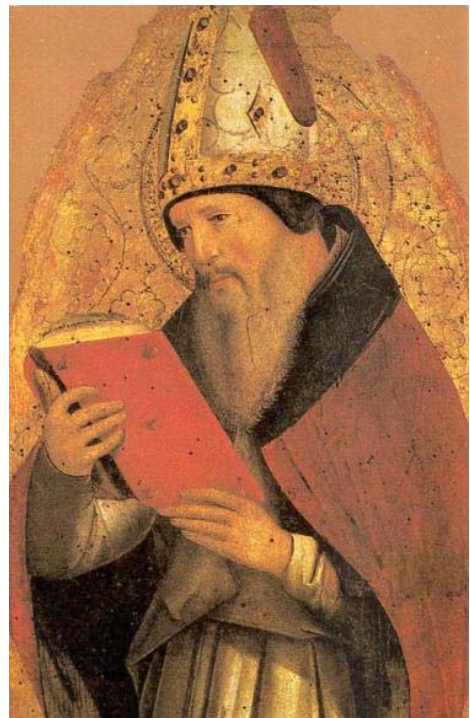
پاتریک ل. هرد:

شهر خدا (نوشته آگوستین مقدس) و شهریار (نوشته ماکیاولی)

ترجمه: محمد رسولی

شهر خدا^۱: (نوشته آگوستین مقدس).

در سال ۴۱۰ میلادی بود که رم، با شکوه‌ترین امپراتوری جهان، دوره‌ی طلایی خود را پشت سر گذاشته و اقوام بربر بر آن تازیدند. در سرتاسر جهان متمدن، زمزمه‌هایی به گوش می‌رسید که پر از وحشت و بی‌اعتقادی بود. سه سال بعد، کافرکیشان، اتهامی به رومیان زدند مبنی بر اینکه بی‌توجهی رومیان به مقدسات مذهبی، سبب خشم خداوند علیه آنها شده و شهرشان را مغلوب ساخته است؛ در این هنگام بود که سنت آگوستین قلم برمی‌دارد و می‌خواهد مسیحیت را از این اتهام و رها کند. این نوشته‌ها آغازی گشت بر اثر ادیبانه‌ی



آگوستین که بعدها در تاریخ کلیسا همواره به عنوان مرجع از آن استفاده می‌شده است و اهل کلیسا نیز احترام بسیاری برای آن قائل بودند. آگوستین، پس از ۱۵ سال کارش را کامل می‌کند و نام آنرا **شهر خدا** می‌گذارد؛ او می‌نویسد: که «این شهر، بسیار باشکوه است چه به آن در دوره‌ی گذرای تاریخ و انکار خدا بنگریم و

۱ - این متن ترجمه‌ای است از «شهر خدای سنت آگوستین» که توسط پاتریک ل. هرد در سال ۲۰۰۱ نوشته شده است.

چه آنرا به مثابه‌ی اثری جاودان در همه‌ی زمان‌ها به حساب آوریم...». اما در رابطه با شهری دیگر [زمینی] او می‌نویسد: «اگر چه این شهر آرزوی تمام ملت‌های جهان است ولی در هر صورت از طریق قوانین شهوانی اداره می‌شود». در جای جای شهر خدا او در پی آشنا ساختن مخاطب با این دو نوع شهر است، یعنی اینکه از چه زمانی بنیان گذاشته شدند و اینکه چگونه به هم مربوط هستند، سبک زندگی در آن‌ها چگونه است و در نهایت به این مطلب می‌پردازد که هدف غایی این دو شهر چیست.

آگوستین می‌نویسد بانی شهر زمینی فردی بود به نام کن (قابیل)¹ و بانی شهر خدا فردی به نام ایل (هابیل)². در حالیکه می‌توان گفت که حضرت آدم با خوردن میوه‌ی ممنوعه و در واقع ارتکاب نخستین گناه، بنیانگذار شهر زمینی بوده است ولی او ترجیح می‌دهد که کن را به عنوان بانی شهر زمینی به حساب آورد. «تحت اختیار کن بود که زمین برای اولین بار خون انسان را مکیده بود و این واقعه از اولین مدارکی است که از او در رابطه با خلق جهان سراغ داریم». حالا اولین موسس شهر خدا هر که می‌خواهد باشد اما آگوستین معتقد است تمام بشر در یکی از این دو نوع شهر زندگی خواهند کرد. یکی از این شهرها شامل انسان‌هایی است که زندگی بشری دارند در حالیکه در دیگری زندگی خداگونه پیشه کردند. یکی از آنها دائما از موهبت‌های الهی برخوردار می‌شود در حالیکه دومی تا همیشه از رنج شیطان در عذاب است. بنابراین این دو شهر از دو نوع عشق حکایت می‌کند. ساکنان شهر زمینی عشق به خود را بر عشق به خدا ترجیح می‌دهند و ساکنان شهر خدایی عشق به خدا را بر خواهش‌ها و هوس‌های تن. اولی‌ها لذت را در تن می‌جویند در حالی که دومی‌ها لذت را در وجود خدا.

آن بخش از شهر خدایی که روی زمین نقش بازی می‌کند، خانوارهای متعددی را در برمی‌گیرد؛ نیز شیوه‌ای که بر این خانوارها فرمان رانده می‌شود راه واقعی

¹ - Cian

² - Abel

فرمان راندن بر کل شهر است. اصولی که این شهر بر طبق آن می‌بایست زندگی کند و نیز آنچه که از طرف رییس خانوار به عنوان خیر و سعادت به اعضا گفته می‌شود، دو دستور عمده‌ی آن‌اند.

در پرتو زندگی روحانی مسیحیان، آگوستین معتقد است که باید تعادلی بین زندگی یک فرد به مثابه‌ی مسیحی فعال (درگیری جامعه‌ی) و یک زندگی همراه با تامل و تفکر، وجود داشته باشد. جای تعجب نیست که آگوستین تاکید بیشتری روی دومی دارد. با تاثیرپذیری از اندیشه افلاطونی تامل در بزرگترین خوبی، آگوستین، تا اندازه‌ای به برتری تفکر و تعمق در سراسر زندگی مسیحی معتقد است. البته او همچنین اهمیت زندگی فعالانه‌ی مسیحی را می‌پذیرد و از خطر غرق شدن در تفکر (زهد) مسیحانه - که خدمات عیسی را در بدن انسان ندیده می‌گیرد - آگاه است. در کنار این تاکید بر زندگی فعالانه، او متوجه این مسئله نیز هست که اگر زندگی پُرجنب‌وجوش با تدبیر مسیحی همراه نگردد، فرد مسیحی در جایی از حرکت رو به جلو باز می‌ایستد. به بیان خودش «هیچ فردی حق آنرا ندارد که چنان در زهد و تامل غرق بشود که از همسایگان خود قافل شود. فرد حق این را هم ندارد که چنان در زندگی روزانه غرق شود که از تامل در تجلیات خدا غافل شود».

در زندگی زمینی افراد از آب و غذایی که **پدر بزرگوار** در اختیارشان می‌گذارد برخوردار می‌شوند اما قلب‌های تیره‌ی آنها مانع از آن می‌شود که از نور پُربرکت آن بزرگوار بهره گیرند و بنابر این در برابر برخورداری از نعمات، شکر او را به جا نمی‌آورند. زمینی‌ها زندگی غیرمذهبی و خدایان مغرور خود را ترجیح می‌دهند و از توان خودشان - که همان توان حاکم آنها است - خوشایند می‌شوند. اغلب اوقات، طمع و خودخواهی حاکمان، کاری می‌کند که افتخارات و موهبت‌های الهی را به بهای حکومتشان ندیده می‌گیرند تا جایی که افراد زیر سلطه‌ی خود را در بند می‌کنند یا برای آزادیشان جنگ به راه می‌اندازند.

در کنار خصوصیات فیزیکی‌ای که دور تا دور زندگی زمینی را پوشانده است، یک سری ویژگی‌های روحانی و معنوی آزاردهنده‌ای وجود دارد که زندگی افرادی که در این شهر زندگی می‌کنند را به مخاطره می‌اندازد. آگوستین می‌نویسد: «در جایی که بوی مذهب نمی‌آید هیچ سود راستینی حاصل نخواهد شد ... چرا که اگر انسان، بدن خود را به لذایذ دنیوی بسپارد و گناهی را مرتکب شود همانا خداوند را ندیده گرفته است و به جای اینکه تسلیم اقتدار او شود خود را به نفوذهای تباه‌کننده‌ی شیاطین دون‌صفت فروخته است». پس اگر چه زندگی منظم زمینی پیروی انسان را از قوانین آن می‌طلبد ولی سود راستین حاصل نمی‌گردد؛ دلیل آن هم این است که ما تنها قوانینی را که سبب اجرای عدالت و اخلاق می‌شوند صرفاً می‌توانیم در دین پیدا کنیم. قوانین زمینی همواره در این خطر قرار دارند که مورد سوءاستفاده واقع شوند یا تفسیرهای غلطی از آنها صورت گیرد یا به نفع شخصی اجرا شوند. در این شهر هیچ قانونی فراتر از قانونی که حاکم شهر خواهان آن است وجود ندارد. از نظر آگوستین تنها مزیتی که ساکنان شهر زمینی دارند این است که اگر آنها در چهارچوب کتاب مقدس عمل نکنند، گناهکار شناخته می‌شوند. اینها، به نظر آگوستین، از غرورشان سرمست می‌گردند و دامن خود را به گناه آلوده می‌سازند. منظور آگوستین از مطرح کردن همه‌ی این حرفها دقیقاً این است که هنگامی که شخص گناهکار، از روی غرور زندگی پارسامنشانه را پیشه کند بدون اینکه مسیح حضور داشته باشد و پادشاهی کند، او گناه خود را که همان انکار کلام خدا¹ بود پاک می‌کند.

از نظر آگوستین این دو شهر یک خصوصیت مشترک دارند: صلح و آرامش. اما آنها برای رسیدن به این هدف شیوه‌های متفاوتی را پیش می‌گیرند. شهر زمینی در جستجوی یک صلح زمینی و یک جامعه‌ی منظم است. اما این شهر تنها در صورتی به این هدف خود نائل می‌شود که بر هوش و توانایی‌های مدیریتی بشری تکیه زند. شهر خدایی نیز در جستجوی صلح است، اما تنها زمانی به صلح کامل دست می‌یابد که تحت نظارت و فرمان خدایی باشد. آگوستین می‌نویسد آنها

¹ - God's word

هنگامی به این صلح دست می‌یابند که آن را با شرایط صلح در حالت معنوی یگانه کنند [...]، به خاطر همین اختلاف در دستیابی به صلح است که این دو شهر که گاهی با هم برخورد می‌کنند و بین‌شان درگیری اتفاق می‌افتد.

تنها چیزی که همیشه در شهر زمینی جاری است، مرگ ابدی است به این خاطر که آنها خدا را فراموش کردند و خداوند نیز بالطبع آنها را فراموش کرده است. آگوستین ادامه می‌دهد «مرگ روح زمانی اتفاق می‌افتد که خداوند آنها را تنها بگذارد همانطور که وقتی روح، جسم را تنها می‌گذارد مرگ جسم پیش می‌آید. بنابر این مرگ هر دو - یعنی تمام وجود بشر - زمانی اتفاق می‌افتد که خداوند از روح بشر بگذرد و آنها را تنها بگذارد. در این هنگام نه خداوندی وجود دارد که به روح جان ببخشد و نه روحی در کالبد وجود دارد که جسم را به حرکت در بیاورد.

شهریار^۱ اثریست از نیکولو ماکیاولی.

قبل از نگارش این کتاب، فلاسفه، مشترکا بر این اعتقاد بودند که رابطه‌ی مخصوصی بین اخلاق خوب و اقتدار مشروع وجود دارد. بسیاری از نویسندگان (به خصوص آنهایی که در قرون وسطی و رنسانس سیاست‌نامه و نوشته‌هایی در رابطه با سیاست دارند) اعتقاد داشتند که استفاده از قدرت سیاسی تنها زمانی به حق است که توسط حاکمی اعمال شود که اخلاق شخصی‌اش سرشار از تقوا باشد.



بنابراین، مشاوران حاکم، همواره به او گوشزد می‌کردند که اگر می‌خواهد موفق

۱ - مطلب مربوط به این کتاب مکیاولی از دانشنامه‌ی استنفورد، ذیل عنوان "شهریار : تحلیل قدرت" برگرفته شده است.

بشود - به این معنی که سلطنتش در صلح و آرامش دوام یابد و زمینه‌ی انتقال آن به فرزندان‌ش فراهم گردد - آنها [حاکمان]، باید از این امر اطمینان حاصل کنند که بر طبق استانداردهای اخلاق پسندیده، رفتار خواهند کرد. به عبارت موجز، گمان می‌شد که حاکمان، زمانی درست فرمان می‌رانند که اعمال خوبی داشته باشند. به آن میزانی که از خودشان تقوا و کمالات اخلاقی بروز می‌دهند به همان اندازه از حق پیشوایی و احترام بر خوردار می‌گردند.

دقیقا همین نگاه اخلاق‌گرایانه است که ماکیاولی به تفصیل در رساله مشهورش، شهریار، آن را به باد انتقاد می‌گیرد. به اعتقاد ماکیاولی هیچ مبنای اخلاقی که بر طبق آن بتوان بین استفاده‌ی مشروع و نامشروع قدرت تمایز قایل شد وجود ندارد. ماکیاولی به این نتیجه می‌رسد که قدرت و اقتدار ذاتا هم‌مرتبه‌اند. در واقع هر که قدرت دارد حق فرمان راندن نیز دارد؛ اما خوب بودن [از لحاظ اخلاقی] قدرت را تضمین نمی‌کند و اقتدار آدم خوب به خاطر خوب بودنش نیست. بنابراین در تقابل مستقیم با تئوری اخلاق‌گرایانه‌ی سیاست، ماکیاولی معتقد است که دغدغه‌ی واقعی حکمران تنها کسب قدرت و حفظ آن است (البته او در رابطه با خود قدرت کمتر صحبت می‌کند تا در رابطه با شیوه‌های حفظ آن). در این معنا، ماکیاولی، با پیش‌کشیدن این ایده که حق مشروع حکمرانی، نقشی در تملک واقعی قدرت ندارد، یک انتقاد اساسی و کوبنده از مفهوم اقتدار به عمل می‌آورد. کتاب شهریار، رئالیسم سیاسی خودخواسته‌ی نویسنده‌ای را به تصویر می‌کشد که کاملا از این واقعیت که خوبی اخلاقی و درستکار بودن در کسب و حفظ تشکیلات سیاسی شروط کافی نیست، آگاه است (این آگاهی زمانی برای ماکیاولی به دست آمد که وی تجربه مستقیم زندگی تحت حکومت فلورنتین را داشت). بدین ترتیب، ماکیاولی در صدد است تا قوانین و سنت‌های قدرت سیاسی را بیاموزد و به دیگران منتقل کند. به اعتقاد ماکیاولی، این قدرت است که حدود فعالیت سیاسی را معین می‌کند. بنابراین، برای هر حکمران موفقی واجب است که بداند چگونه از قدرت استفاده کند. به زعم ماکیاولی، تنها با کاربست مناسب قدرت است که می‌توان اطاعت دیگران را به

دست آورد و حاکم نیز با تکیه بر همین امر [قدرت]، قادر به حفظ حکومت در حالت امنیت و آرامش خواهد بود.

تئوری سیاسی ماکیاولی، نمودگر تلاشی منظم در جهت تفکیک مسئله‌ی اقتدار و مشروعیت از مباحثی است که در زمینه‌ی تصمیم‌گیری و قضاوت سیاسی¹ مطرح می‌شود. این هدف ماکیاولی در هیچ‌کجا بهتر از زمانی که از رابطه‌ی بین قانون و اجرا (زور) صحبت می‌کند، به دست نمی‌آید. او می‌گوید: «به دلیل اینکه قانون خوب بدون بازوی اجرایی مناسب نمی‌تواند وجود داشته باشد، پس از من نخواهید از قانون صحبت کنم در حالی که نسبت به اجرای آن بی‌تفاوت باشم (ماکیاولی، ۱۹۶۵، ۴۷). به عبارت دیگر، مشروعیت قانون کاملاً بستگی به تهدید و یا اجرای زور دارد. از نظر ماکیاولی، مشروعیت به مثابه‌ی یک حق، زمانی کسب می‌شود که قدرت آنرا به حال اجرا در بیاورد. نتیجتاً، ماکیاولی به اینجا می‌رسد که همیشه ترس نسبت به ایجاد عاطفه در دل افراد زیر سلطه رجحان دارد؛ همانطور که خشونت و حيله نیز نسبت به قانونی رفتار کردن در جهت کنترل مردم نتیجه‌ی بهتری دارد. ماکیاولی اضافه می‌کند: «فرد می‌تواند این قاعده را به تمام بشریت تعمیم دهد. به این خاطر که انسان‌ها ناسپاس، بی‌وفا، مغرور و فریبکار بوده و از خطر نمی‌کنند؛ نیز در کسب مال و منال و جاه راه افراط می‌پیمایند.... محبت، قیدی است که این موجودات بدبخت [انسان‌ها] را ملزم می‌کند ولی آنها همیشه تمایل دارند که به عهد و پیمان‌ها وفا نکنند. اما احساس ترس، تهدید به تنبیه که هرگز ممکن است اجرا نشود آنها را به پای عهدشان می‌نشانند (ماکیاولی، ۱۹۶۵، ۶۲). پس نمی‌توان از تئوری الزام ماکیاولی صحبت کرد و نخواست وضعیت قدرت را تشریح کرد. افراد به این خاطر اطاعت می‌کنند که از پیامد انجام ندادن فلان عمل که حکومت مقرر کرده است می‌ترسند؛ که ممکن است این پیامد از دست دادن امتیازاتی باشد و یا اصلاً جانشان را تهدید کند. البته این را هم یادآور شویم که ماکیاولی می‌گوید قدرت به تنهایی قادر نیست که فرد را ملتزم کند به این خاطر که وقتی فردی واداشته می‌شود به گونه‌ی خاصی عمل کند. متعاقباً، نگاه

¹ -Political judgement

ماکیاولیستی، به هر نوع اعتقادی که به اقتدار باور داشته باشد ولی هیچ سهمی به تملک قدرت ندهد، مخالف است. ماکیاولی می‌گوید افراد زمانی خالصانه اطاعت می‌کنند که به قدرت مافوق دولت احترام می‌گذارند. اگر کسی دوست داشته باشد که از قانون خاصی پیروی نکند، تنها چیزی که فرد را ملزم به اطاعت می‌کند یا ترس از قدرت دولت خواهد بود و یا اعمال واقعی آن قدرت؛ در نهایت این قدرت است که فرد را در زمانی که در انجام وظیفه‌ی خویش دچار تردید می‌شود به انجام کار خاصی وادار می‌کند. زمانی فرد می‌تواند از انجام کار محول‌شده سرپیچی کند که یا قدرتی داشته باشد که بتواند با تکیه بر آن در مقابل قدرت حکومت بایستد و یا زمانی که هزینه‌ی این گستاخی خود را بپردازد و مجازات نافرمانی خود را به جان بخرد. جان کلام ماکیاولی در **شهریار** این است که عرصه‌ی سیاسی تنها زمانی به درستی تعریف می‌شود که مستقیماً به دسترسی به قدرت اجبار بپردازیم؛ پس، اقتدار به عنوان حقی برای ادای فرمان، وضعیتی مستقل ندارد. او اظهارات خود را در این زمینه به ارجاع به واقعیت‌های قابل‌مشاهده در امور سیاسی و حوزه‌ی عمومی مستند می‌کند و همچنین بر این عقیده است چون انسان دارای طبیعت منفعت‌طلبی است، در نهایت با زور باید آنها را وادار به انجام وظایف خود نمود.

به نظر ماکیاولی، صحبت کردن از اقتدار بدون وجود قدرت سیاسی مافوق اصلاً معنی ندارد و آن حاکمی که صرفاً با اتکا به حق خودش حکم می‌راند مطمئناً نابود می‌گردد و دلیلش هم بسیار ساده است؛ به خاطر این که در صحنه‌ی نزاع سیاسی آن طرفی که قدرت را به اقتدار مرجح می‌داند همیشه برنده می‌شود. بدون استثنا، اقتدار یک حکومت و قوانین آن، هرگز به رسمیت شناخته نمی‌شود مگر اینکه همواره سایه‌ی قدرت آن را همراهی کند زیرا همین قدرت مانع از آن است که افراد از اطاعت تخطی کنند. شیوه‌های اکتساب اطاعت شهروندان متفاوت است و انتخاب یکی از آنها یقیناً بستگی به بینشی دارد که یک شهریار اعمال می‌کند. از این‌رو، حکمران موفق نیاز به فراگیری آموزش ویژه [در این زمینه] دارد.

منابع:

Hurd, Patrick L. (2001) *St. Augustine's The City of God*, Texas: Weatherford;

Plantinga, Alvin (2009), *Niccol Machiavelli: 2.The Prince: Analyzing Power*, published in Estanford Encyclopedia of philosophy;

تنظیم از سایت ریشه‌ها
www.nadersani.net